

متقاضی اجل عنان گیر او شده از زمین بنزمین کشیده انداخت و گدای علی نام ترکی که سر در پی او نهاده بود فی الحال بر جست و او را گرفته در ملازمت آورد و از روی رفق و مدارا عتابی چند فرموده برای سنگه سپردن وزیر خان که در مقابله حبشیان و گجراتیان پای جلالت فشرده در مقام رد و بدل بود آزار شجاعت خیلی بظهور آورد و مخالفان چون خیر شکست محمد حسین میرزا و شاه میرزا شنیدند پشت به معرکه داده و زندگی را بر سلاک گیری ترجیح نهاده جان را بتک پای بیرون بردند و همچنین خان کلان پسران شیر خان فولادی را خسته و شکسته بکام خود رسید و معرکه از نام و نشان اعدا پاک گشت

چاکرانت بگه رزم چو خیاطانند \* گرچه خیاط نیندای مملک کشور گیر بگز نیزه قد خصم تومی پیمایند \* تا ببردند بشمشیر و بدوزند به تیر بعد از فیروزی بالای پشته که بر کنار معرکه بود فرود آمده در مقام تحقیق کار هر فردی از افراد محاربان بودند که بیکبار اختیار المملک گجراتی با مقدار پنج هزار سوار که راه برخان اعظم بسته بود بعد از شنیدن خبر شکست میرزایان از تنگدای شهرزی بصحرا نهاده پیدا شد و اضطرابی عظیم در مردم همراهی پدید آمد و غلغله بلند برخاست و شاهنشاهی جمعی را به تیر اندازی حکم فرمودند و غلغله سوزن یا معین به چرخ برین رسانیدند و گروهی را که پیش پیش می آمدند بر خاک هلاک انداختند و حسین خان از جمله آنکمان بود که درین جنگ از پیش قدمان بودند و شمشیر هلالی خاصه که مشهورترین شمشیرها بود بار بخشیدند و اختیار المملک

عنان گسسته بیک جلو میدوید که امپ او نیز در زقوم زاری چون  
 خرد در حل افتاد و مرکب عمر گریز پایش از پای در آمد تا بتاراج  
 ترک اجل غارتگر رفت و سهراب بیگ ترکمان که سر در پی او نهاده  
 بود دست و گریبان باو رسید درین اثنا اختیار الملک میگوید که  
 ای جوان تو ترکمان میدمائی و ترکمانان غلام مرتضی علی و  
 دستداران او می باشند و من سید بخاری ام مرا بگذار سهراب  
 بیگ جواب میدهد که من ترا چون میگذارم تو اختیار الملکی  
 و من ترا شناخته سرگردان از دنبال تو شده ام نگاه فرود آمده سر  
 او را از تن جدا کرد و چون امپ او را دیگری برده بود سر را در دامن  
 گرفته بنظر در آورد و رعایت یافت و قریب به هزار سر در آن جنگ  
 گاه افتاده بودند فرمودند تا ازان سرها مناره بسازند تا موجب  
 عبرت گردد و دران وقت که غوغای دار و گیر اختیار الملک افتاده  
 بود موکلان رای سنگه محمد حسین میرزا را از فیل فرود آورده  
 بضرب نیزه دستی کار او را تمام ساخته بعالم عدم فرستادند و سر او  
 و اختیار الملک را باگره فرستادند

چه کنی سر گذشت طراری \* سر گذشت از اجل شنوباری  
 تا بگوید بغافل کرو کور \* بکه دادم ز که ستیدم زور  
 خسروان را چگونه بستم دست \* قصرها را چه گونه کردم پست  
 تا بگوید که گردنان را من \* چون شکستم سرو تن و گردن  
 تا چوبشیدی از غرور مپی \* دل برین عمر بیونا نفی  
 و درین هنگام خان اعظم از قلعه بر آمده ملازمت نمود و او را در  
 آغوش گرفتند و به تفقد تمام پرحش و نوازش او و دیگر امرا

فرمودند و پنج روز در منزل اعتماد خان توقف واقع شد و قطب الدین محمد خان را مع وادش نورنگ خان بجانب بهروج و چانپاندر بجهة احتیصال شاه میرزا و خان کلان را به حکومت پتن و وزیر خان را بدولقه و دندوقه نامزد کردند و شاه قلی خان محرم و راجه بهگونت داس و لشکر خان بخشی را براه ایدر بجانب آگره و فتح پور روانه گردانیدند تا ولایت رانا اودی سنگه را بی سر کرده بگذرند و شهر بدنگر بدست ایشان مفتوح گشت و شانزدهم جمادی الاول خود از احمد آباد نهضت فرموده محمود آباد در منازل ملطان محمود گجراتی معسکر شد و از دولقه خان اعظم و سایر امرای گجرات را رخصت آن طرف دادند و میرزا غیاث الدین علی قزوینی بخشی آصف خانی یافت و دیوانی گجرات و بخشی گرمی آن ولایت بدو مفوض گشت و سوم جمادی الثانی باجمیر رسیدند و از منزل سانکانیر راجه تودرمل را که در آگره بجهت سامان هزار کشتی و غراب مانده بود برای تحقیق جمع گجرات نامزد گردانیدند و هفتم جمادی الآخر پدای تخت و صول موکب عالی واقع شد و مجموع آمدن و رفتن بیدک و نیم ماه نکشید \*

و در بیدست و پنجم این ماه سنت ختنه شاهزادگان عالی مقدار بجای آوردند و در بیدست و دوم ماه رجب شاهزاده سلطان سلیم ختنه تعلیم از دست حق پرست مولانا میر کلان محدث هروی که ملکی بود در صورت بشری و تلمذ در خدمت قدرة المحدثین میرک شاه بن میر جمال الدین محدث نموده گرفته سبق بسم الله الرحمن الرحیم - الرحمن علم القرآن درست ساختند \*

و درین سال مظفر خان را که بحکومت سارنگ پور مقرر بود طلبیده وزیر مطلق گردانید؛ خطاب جملة الملکي در القاب او افزودند و قروض شیخ محمد بخاری که در جنگ پتن و سیف خان که در جنگ اخیر احمد آباد کشته شده بود و بمبلغ یک لک روپیه نقد میرسید از خزانه ادا فرمودند و درین سال راجه تودرمل را که نسخه منفتح گجرات آورده بود شمشیر بخشیده باتفاق لشکر خان بخشی که اکثر عوام هند او را شر خان میگویند بجهت اهتمام فتح بنگاله در خدمت منعم خان خان خانان فرستادند و شهر الله نوبوی لاهوری را خطاب شهباز خانی داده میر بخشی ساختند و این سجع مهر او یافت

به یمن عنایات صاحب قرانی \* رسیدم ز خدمت بشهباز خانی و درین ایام میر محسن رضوی که برسالت دکن رفته بود تحفه لایق از حکام آن دیار آورد و در شانزدهم شوال این سال بجهت استمداد بر تسخیر بنگاله عازم زیارت اجمیر شدند و در موضع دایر که چار گروهی فتح پور است خدمت ارشاد پناهی ولایت دستگاهی خواجه عبد الشهدید ندیره خواجه احرار قدس الله سره بجهت استخلاص میرزا شرف الدین حسین آمده شفاعت نمودند و بدرجه قبول زیفتان و اگر چه در مراسم تعظیم و تکریم و لوازم اکرام و احترام فرو گذاشتی واقع نشد و بظاهر فاتحه هم خواندند اما رنجشی باقی بود کوفته خاطر وداع نمودند و از هفت گروهی اجمیر پیاده بتاریخ دوازدهم

ذی قعدة بزیارت مزار متبرکه مشرف گشتند \*  
 و در هفدهم این ماه تحویل آفتاب جهانتاب که نیز اعظم و نور  
 بخش عالم است در برج حمل واقع شد.

جرم خورشید چو از حوت در آید به حمل

اشهب روز کند ادهم شب را ارجل

و بموجب تعظیم این روز که هر سال صوعی داشته بعیش و خرمی  
 میگذرانیدند بدستور سابق جشن عالی ترتیب داده مقدار یک  
 لک روپیه بهر صنفی از حضار مجلس بخشیدند و در بیست و سوم  
 ماه ذی قعدة از شهر اجهیرکه بلده طیده و رب غفور در شان آن واقع  
 است نهضت نموده و در پای تخت رسیده در پی استعداد سفر  
 بنگاه شدند و امر بساختن کشیتهها فرمودند از آن جمله یک کشتی  
 شیر سرد دیگر نهندگ سربود که مگر جهازهای دریا بآن وسعت  
 و بلندی باشد \*

و در اواخر ذی حجه این سال فقیر بحسب تقدیر که زنجیر  
 پای تدبیر است از صحبت حسین خان گسسته و از بد اون باگه  
 آمده بوسیله جمال خان قورچی و مرحوم جالینوسی حکیم عین  
 الملک شاهنشاهی را ملازمت نمود و چون در آن ایام متاع دانش  
 رواج بسیار داشت بمجرد رسیدن بشرف مخاطبه اعزاز یافته داخل  
 اهل نشست گشت تا بعلمائی که کوس تبحر میزدند و فردیرا در  
 نظر نمی آوردند در بحث انداختند و خود صمیز بودند و بعنایت  
 الهی و بقوت طبع و زکای فهم و دلیری که لازمه عهد شباب بود بر  
 اکثری غالب می آمد و چون در وقت ملازمت تعریف کرده بودند

که این فاضل بد اوئی سر کوب حاجی ابراهیم سر هندی است می خواستند که او ملزم شود الزامهای پسندیده داده شد و شیخ عبدالذبی صدر عالی قدر را خود از جهت عدم توسل باو مزاج بر فقیر ناخوش بود حالا که در میان مناظره طرف مقابل دید همان مثل راست آمد که مار گزیده افیون خورد تا آخر رفته رفته آن کلفت با لغت مبدل شد و در همان ایام شیخ ابوالفضل خلف صدق شیخ مبارک ناگوری که ستاره دانش و هوش مندی او تابش داشت بملازمت آمد و بگونه گون الطاب امتیاز یافت و درین سال عمارت عالی و قصرهای رفیع و وسیع در راه اجمیر با تمام رسید و باعث بران این بود که چون هر سال از غایت اعتقاد رفتن باجمیر لازم ساخته بودند بنابراین از آگره تا بان مقصد در هر منزل محلی تعمیر فرمودند و در هر گروهی یک مناره و چاهی ساختند و چند صد هزار شاخ آهوک در مدت عمر شکار کرده بودند بر هر مناره گرفتند تا یادگاری در عالم بماند و \* میل شاخ \* تاریخ یافتند کاشکی بجای آنها باغی یا سرائی حکم میفرمودند و درین سال برهذمونی شهباز خان کذب و رسم داغ و محله در میان آمد و حکم تعیین کرد در تمام ممالک محروسه و خالصه شدن و لایت بیک قلم فرمودند چنانچه مذکور شود انشاء الله تعالی \* و در سلخ صفر سنه اثنی و ثمانین و تسعمایه ( ۹۸۳ ) باهنگ تسخیر مملکت بنگ بکشتی نهنگ سر نشستند و باعث بدین سفر آن بود که چون سلیمان افغان کررانی که از عهد اسلیم شاه ولایت بنگ را در تصرف داشته استقلال تمام یافته بود از جهان درگذشت پسرش بایزید روزی چند قایم مقام او شده بجهت بد سلوکی در اندک

فرصت بسعی هندسویزنگه بایزید و دیگر امرایان از عالم رفت و پسر  
 خورن سلیمان داود که ولی عهد او بود بر خود اسم پادشاهی نهاده  
 روش اطاعت و ارسال عرائض که سلیمان داشت گذاشت و خبر فوت  
 سلیمان در قلعه سورت بشاهنشاهی رسید و فرمان بخان خانان منعم  
 خان که در آن زمان در جونپور بود در باب تنبیه داود و تسخیر ملک  
 بهار نوشتند خان خانان لشکری گران برد و مبلغ دو لک روپیه نقد  
 با سایر اجناس و اشیای نفیص پیشکش گرفته و راه آشتی پیموده  
 بازگشت و داود که آن زمان در حاجی پور بود لودی امیرالامرای  
 خود را که حل و عقد او دایسه تعلق بار داشت و بعد ازان طریقه  
 مخالفت مسلوک نموده در قلعه رهناس دم از استقلال واستبداد  
 میزد باغواهی قتل و خان حاکم ولایت جنگناطه بحسن تدبیر بجهت  
 طمع در فیل بدست آورده مقید ساخت میگویند که روزی داود  
 جریده با معدودی چند بشکار برآمد و لودی ده هزار سوار از نوکران  
 سلیمان همراه گرفته دغدغه قصد دفع داود نمود داود بشهر آمده و  
 سپاهیان را از خود ساخته تفرقه در میان ایشان انداخت بطایف  
 احمیل او را به دست آورد هر چه داشت و گذاشت متصرف شد و  
 لودی در آن حالت که مردن خود را عین الیقین میدانست نصیحت  
 از داود دریغ نداشته گفت که اگرچه میدانم که بعد از کشتن من  
 پشیمانی بسیار خواهی کشید و فائده نخواهد داد اما باوجود این  
 تدبیری میگویم که اگر بر آن عمل کنی ظفر ترا خواهد بود و آن

این است که بر صلحی که بمبلغ دولک روپیه پیش ازین بسعی  
 من واقع شده اعتماد نکندی که مغولان باین قدری از سرتورانمی  
 شوند بلکه پیش دستی نموده بی محابا بجنگ مغول اقدام نمائی  
 که هرگز مشیت پیشین را بدل نیست داود سخنان او را غرض  
 آلود دانسته و بر مقدمات گرگ آشتی خانخانانی که سرابی پیش  
 نبود مغرور شده لودی نیک خواه را بقتل رسانید و تیشه بر پای  
 خود زد و نهال دولتش را از همان زمان بکناء نکبت از بیخ برانداخت  
 و خانخانان را از شدیدین این خبر نان هر روغن افتاد و متوجه پتله  
 و حاجی پور شد و داود آن زمان قدر لودی دانسته بر قتل او نام  
 گشت اما چه فائده

اسپ دولت بزیر ران تو بود \* چون تو کم تاختی کسی چه کند  
 مهره عیش بر مراد تو گشت \* لیک بد باحتی کسی چه کند  
 و شکست و ریخت قلعه پتله را مرمت نموده بی آنکه شمشیر از  
 میان بر آید یا تیر در خانه کمان در آید متحصن گشت و بتقریب  
 بد مستی و بی رشدی مردم ازو متفرق شدند تا آنکه شاهنشاهی  
 در تاریخی که مذکور گشت میرزا یوسف خان را بسرداری اردو  
 نامزد گردانیده براه خشکی فرستاده و شهاب الدین احمد خان  
 را بحراست آگره گذاشته خود از راه دریا روان شدند و این رباعی  
 در آن هنگام گفته شد که

شاهنشاه داد گستر دین پرور \* جمشید جهانستان محمد اکبر  
 بندست بروی بحر چون اسکندر \* هم بحر بفرمان وی آمد هم بر  
 و شاهزاده بزرگ را همراه گرفتند و از کثرت کشتی و غراب روی



آب پیدا نبود و از خوشخوانی خارواها که طایفه ملاح دریا ورزند  
 و از آواز و ذکر ایشان بزبانی معهود که دارند نزدیک بود که سرخ در  
 هوا و ماهی در آب رقص کند و تماشای دیده شد که هیچ تعبیر از  
 آن نتوان کرد روزانه از کشتی برآمده سیر و شکار بود و شبانه لنگر  
 انداخته بحث علم و شعر و تذکار و تکرار \*

و بتاريخ بیست و سوم ماه صفر مذکور در پیماگ عرف اله آبس  
 که آب گنگ و جون در آنجا جمع میشود منزل شد و کافران بطمع  
 ثواب و حصول مدعیات بمذهب تناسخ در آن معبد خود را بانواع  
 عقوبات میکشند و بعضی سربی مغز خود را بزیر آره می نهند  
 و بعضی زبان دوگونی را می بزنند و بعضی از بالای درختی بلند  
 خود را در قعر آب انداخته بجهنم میروند

گرچه گنه کرد برای ثواب \* رفت بدو روز هم از آن راه آب  
 و اساس عمارت عالی انداخته نام آن شهر را اله آبان ماندند و از  
 بنارس شیر بیگ توچی را در کشتی سریع السیر نشانده نزد خانخانان  
 فرستادند و در دوم ماه ربیع الثانی از موضع یحیی پور از مضافات  
 جون پور که ملذقی آب گنگ و کودی است کشتیهایی شاهزاده با  
 مخدرات اهل حرم و صدر و قضاة بالا رویه آب کودی کشیده به  
 جوقپور فرستادند و دوسه منزل بالا رفته خود مراجعت نموده حسب  
 التماس خانخانان بتعجیل تمام بجانب گنگ عنان نهنگان دریا آشام  
 باز گذاشته و درین منزل خبر فوت سلطان محمود بکری و متصرف  
 شدن محب علی خان آن ملک را رسید و در ششم ماه مذکور اردو  
 از راه خشکی در ظاهر بلده غازی پور ملحق گشت و درین منزل

اعتماد خان خواجه سرای از نزد خان خانان بملازمت رسیده سوانح  
 لشکر خان خانان را مشروح و مفصل باز گفته اهتمام بر استعجال نمود  
 و بتاريخ هفتم این ماه سید میرکمی اصفهانی جفردان که بعد از  
 شکست خانزمان در جوادپور توطن داشت کتاب اعظم جفرا باهتمام  
 نقیب خان ملاحظه نموده بعد از استخراج حروف مرتبه مرکبه این  
 بیت بقال برآمد که

بزودی اکبر از بخت همایون \* برد ملک از کف داود پیرون

اتفاقاً همان طور بظهور پیوست و در وقت مراجعت چون بجوادپور معسکر  
 شد سید مذکور بملازمت شتافت باز فال جفردید و این بیت برآمده  
 مژده فتح بناگاه رسد \* سرداود بدرگاه رسد

و چون جامع این منتخب در همان ایام باو آشنا شده التماس تعلیم  
 این علم نمود قبول کرد و گفت این علم خاصه اهل بیت است و  
 شرطی چند هست درین باب که موقوف علیه است و رعایت آن  
 لازم است بالآخره چنان معلوم شد که آن شرط تقلد آن امور است  
 که شیعیان غلیظ دارند و این فال مانند فالهای دیگر جعلی و اختراعی  
 بوده که هرکس که اندک قوه متصرفه دارد مثل آن احداث میتواند  
 کرد چنانچه بتجربه رسید و مشاهده شد و درین ایام بی منت تعلیم  
 سید آنرا بدست آوردم عارف جامی میفرماید

جفردان زمانه مست و جنب \* پیش بنهاده زین مقوله کذب  
 نه ز احوال عاقبت ترسان \* نه ز اسباب عاقبت پرسان  
 چند حرفی نوشته پهلوی هم \* وز عدد زیر شان نهاده رقم  
 بسته با خود تخیلی باطل \* یک سر از حلیه خرد عاقل

مرد را دقت اهل دل را دق \* چيست اين جفر جعفر صادق  
 جعفر صادق از تو بيزار است \* صادقان را ز کاذبان عار است  
 طرفه تر آنکه اهل جاه و جلال \* که ندارند در زمانه مثال  
 بخرد گرچه در جهان سمزند \* اين زخارف از ان خزان نخرند  
 اين جواهر که فاضلان سفند \* و آن معارف که عارفان گفتند  
 همه در گوش هوش شان باد است \* طبع شان ز اجتناب شان شاد است  
 کهنه خوانند جمله را و قدید \* کي بود در قدید فوق جدید  
 می ندانم که اين جدید کجاست \* ذوق نو باوه جدید کجاست  
 مدعی کز جدید می لافد \* تار و پود جدید می باند  
 کهنه بگذاشت نا رسید بنو \* کهنه را ریخت نو نکرده درو  
 و در بیستم ماه ربیع الثاني جوسا منزل شد عرضداشت خانخانان  
 رسید که عیسی خان نیدازی از امرای کبار افغانان که بشجاعت  
 مشهور است با فیلان جنگی و جمعیت بسیار از قلعه پنده برآمده  
 بجنگ پیوست و بدست غلامی از لشکر خان بقتل رسید و درین  
 ایام محمد معصوم بن هاشم خان برادر شهاب الدین احمد خان را  
 که خود در لشکر خانخانان و پسر در کشتی بملازمت بود هر روز  
 اخبار ازان لشکر بعرض رسانیده و از جانب پدر عرایض میگذرانید  
 و تقریبی تمام باین تقریب پیدا کرده بود نیابت خانی خطاب  
 دادند تا عاقبت چه خروج و بقی که نکرد و چه شمشیر که نزد و چه  
 نمره که نیافت چنانچه بجای خود مذکور شود انشاء الله تعالی و  
 در دهم اینماه موضع رومنی از اعمال بهوجپور کهنه محل نزول  
 گشت و درین منزل قاسم علی خان بقال را بجهت پر میدن مصلحت

نژد خان خانان فرستادند و بزودی باز گشته آمد و اخبار آنجا  
 رسانید و چون پرسیدند که حسین خان و برادرش کوچک محمدخان  
 که بکومک خانخانان نامزد شده بود هستند بنا بر خبث درونی و  
 بد ذاتی فی الجمله کوفت خاطری که در بداون از سمر قرب  
 جایگزین زو داشت گفت برادر حسین خان کوچک خان خود در  
 خدمت قیام دارد اما خود حسین خان از کانت و گوله بنواحی  
 لکنو و اوده رسیده پنجاه ها را می تازد و میگردد ازین بد مددی  
 از حسین خان بسیار رنجیده اثر آن بی عزایتی زود ظاهر شد تا  
 وقت مراجعت ادرا کورنش ندادند و جایگزینش کشیدند و او عاقبت  
 سر خود گرفته در کوه شمالی در آمد و بکفار غزا کرده زخمی شده  
 بهمان زخم منکر در آگره آمده جان بجانان داد چنانچه بعد ازین  
 شمه از آن مذکور شود انشاء الله العزیز •

و در شانزدهم این ماه قریب پنج بهاری که بدو سه گروهی پنده  
 پنج گنبدیست متقارب بلند که کفار سابق هند از خشت پخته  
 بر آورده بودند و در منزل خانخانان نزول واقع شد و او طبق های  
 سرورید به نثار ریخته و نفائس و اقمشه فراوان که فزونتر از حد  
 احصا باشد پیشکش گذرانید و از آنجا سه هزار سوار جوار در عین  
 طغیان آب در غراب های پر از اسباب و آلات قلعه گیری با آرایشی  
 و نمایی که دیده از دیدن آن بهرامند شود بجهت تسخیر قلعه  
 حاجی پور که مدد بمردم پنده از آنجا میرسد بهمراهی خان عالم  
 روانه ساختند و راجه کچیتی که جمیعت و زور او بمثابه بود که خان  
 زمان را تا مدت دو سال بچنگل بری و جنگ مشغول و معطل داشت

و هنوز هم آن جنگل چنانچه بایست پاک و صاف نشد با حشری چون مور و مملو و جُرده و صامک بسیار بگومگ خان عالم نامزد گشت و جنگ انداخته حاجی پور را از جانب خشکی و تری احاطه کردند و شاهنشاهی ازین طرف آب بر بالای بلندی برآمده تماشایی جنگ میکردند چون از مهر دوری و دود بسیار نمایان نمی شد جمعی از جوانان کار آزمایی را در غراب انداخته وقت عصر بصوب حاجی پور فرستادند تا خبر مشخص بیاورند اهل قلعه هزده کشتی پر از مردم جنگی بمقابله ایشان روان گردانیدند و بعد از محاربه این جماعه قلیل بران فدیة کثیره غالب آمده خود را بخان عالم رسانیدند و از آن طرف فتح خان باره با افغانان بسیار به جنگ عظیم پیوسته بقتل رسید و قلعه بقهر و غلبه مفتوح شد و سران سرداران با سرهایی دیگر در غرابی بدرگاه فرستادند و همان را بحبس در نظر داود بردند تا باعث رعب و عبرت او گردد و این تاریخ گفته گذرانیده شد چتر شه دین بهر کشاد پتله \* از خت چوسایه بر سواد پتله فی الحال رقم زدا از پی تاریخش \* منشی خرد فتح بلاد پتله و روز دیگر بر پنج بهاری برآمده و نظر اجمالی بر قلعه پتله انداخته اطراف و جوانب آنرا ملاحظه فرمودند و افغانان حرکت المذبوحی کرده سرگ خود را نصب العین گردانیدند و توپهایی بزرگ می انداختند که از مسافت سه کوره در آرد و می افتاد و توپی از بالای سر فقیر که در خدمت سید عبد الله خان جوکن بیگی حاکم بیانه و بگونه می بودم گذشت و حق تعالی نگهداشت و چند روز مهلت یافتم اگر چه معلوم نیست که این امهال تاکی خواهد بود

چند آنکه گرد عالم صورت بر آمدم \* غمخوار آدم آمد و بیچاره آدمی  
هر کس بقدر خوبیش گرفتار سخت است \* کس را نداده اند ببرات مسلمی  
و بعد از فتح حاجی پور داود را با آنکه بیست هزار سوار و فیلان  
جنگی مست افزون از شمار و توپخانه عظیم داشت تیپ لرزه دهشت  
گرفت و در شب بیست و یکم این ماه بکشتی در آمده فرار برقرار  
اختیار کرده راه گور پیش نهاد همت مختصر خود ساخت و سر هر هندی  
بنگالی که باعث بر قتل لودی او بود و خطاب راجه بکرماجیت داشت  
خزانه را در کشتی انداخته سردر پی او نهاد و گوجرخان کرانی که رکن  
الدوله خطاب یافته بود فیلان را پیش انداخته بصحرا افتاد و جمعی  
عظیم از هول بدریا زده شریقی طوفان اجل شدند و گروهی دیگر از  
برج و باروی قلعه سراسیمه وار خود را بر زمین انداختند و حشو خندق  
عمیق گشتند و طایفه دیگر در تنگنای کوچها پایمال فیلان شدند و  
گریختگان چون آب پن پن رسیدند گوجرخان فیلان را از پلی که بر روی  
آن بسته بودند گذرانیده روی پناه آورد و از هجوم عام پل شکست  
و خیلی از مرداران نامی افغانان اسباب و اسلحه انداخته خود را  
عریان آب زدند و از گرداب اجل سری بدر نیاروند آخر شب خبر  
فرار داود بشنید بشهر پنده در آمدند و پنجاه و شش فیل در شهر  
بغنیمت گرفتند و این مصراع تاریخ یافتند

ملک سلیمان ز داود رفت

و خانخانان را بحراست آن گذاشته تعاقب گوجرخان که تمام فیلان  
داود همراه داشت نمودند و سواره از آب پن پن گذشته و تا دریا  
پور که در بیست و شش گروهی از پنده بکنار دریای گنگ واقع

است بایلغار شتافته قریب بیچار صد فیل نامی بدست افتاده و گوجر خان بدر رفت و شهباز خان میر بخشی و مچنون خان که عقب او رفته بودند از دریا پور هفت کروزه پیشتر گذشته باز گشتند و بعضی رسانیدند که گوجر خان از آب دریاچه بل بیهوش نام گذشته اکثر مردم او در آب رفته اند \*

و در بیست و یکم ماه مذکور خانخانان از راه دریا بدریا پور آمد و کشتیها را همراه آورد و شش روز در آنجا مقام نموده ده هزار سوار دیگر از امرای همراہ بکوسک او نامزد گردانیده و علاوه آن لشکر ده می و ده چهل اضافه کردند و دارائی تمام ولایت بنگاله را با و مفوض فرموده و جمیع نواره را که از آگره همراه بود بخشیده از آنجا بغیات پور که در کناره گنگ است مراجعت نموده آمدند \*

و در دوم جمادی الاول سنه مذکور میرزا یوسف خان را سرداری اردوی جهان نور گذاشته مظفر خان را با فرحت خان به تسخیر قاعه رهناس فرستادند تا بعد از فتح عهده حراست آنها بفرحت خان گذاشته بدرگاه بیاید \*

و در سوم این ماه در پنده آمده انتظام مهمات داده عمارات داود را بنظر اجمال دیدند از جمله غرایب این است که در آن ملک بعضی خانهای چپربندی را میگویند که بسی و چهل هزار روپیه می برآید با آنکه چوب پوش باشد و ششم این ماه بجونپور رسیدند یکماه آنجا بوده آنها و بنارس را خالصه ساختند و اهتمام آنها بمیرزا میرک رضوی و شیخ ابراهیم سیکری وال مقرر نموده در نهم جمادی الثانی از جونپور عازم دارالملک دهلی گشته

در موضع خانپور معسکر شد و درین موضع قاضی نظام بدخشی که  
 اعلم علمای بدخشان و ماوراءالنهر بود و از عالم صفوت و طریقه  
 تصوف حظی وافر داشت و شمه از ذکرش گذشت باتفاق فیروزه  
 کابلی که از خانه زادگان میرزا محمدحکیم است و از طالبالعلمی  
 فی الجملة و قونی و از خط و شعوب موسیقی بهره دارد و هیأت  
 مجموعی او خالی از چیزی نیست بملازمت رسید و در انامی بدخشی \*  
 تاریخ یافته شد و قاضی نظام کمر شمشیر مرصع یافت و پنج هزار  
 روپیه نقد باو انعام فرمودند بحسب فطرت عالی و استعداد ذاتی  
 بتدریج بخطاب قاضی خانی بعد ازان غازی خانی مخاطب گشته  
 بمنصب سه هزاری رسیده و فیروزه باعتبار زیادتی جوهر نسبت رجوع  
 القهقری پیدا کرده از آنچه بود تنزل یافت و کار بر عکس واقع شد  
 و همدرین منزل عریضه خانخانان رسید باین مضمون که چون داود  
 از پنده فرار نموده بگری رفت ان قلعه را استحکام داده و بمعتبران  
 معتمد علیه سپرده بجانب نائده شتافته بمجرد رسیدن افواج قاهره  
 رعب بران جماعه غالب آمد قلعه را بی جنگ و تردد گذاشته  
 رفتند \*

و بتاریخ ماه جمادی الآخر در منزل شیرگره عرف قنوج جامع  
 اوراق را شرف التفات ارزانی داشته بانواع تفقد حکم فرمودند که  
 کتاب سنگهاسن بتیسی را که سی و دو حکایت است از احوال راجه  
 بکرماجیت حاکم مالوه مانند طوطی نامه ترجمه نموده نظم و نثری  
 ترتیب دهی و باید که هم امروز شروع نموده ورقی ازان بگذرانی و  
 برهمنی دانا را برای تعبیر تعیین فرمودند و همدران روز ورقی از



سر حکایت بنظر در آورده تحسین فرمودند و آن کتاب بعد از ترجمه  
 بنامه خرد افزا که مشتمل بر تاریخ تالیف است نام زد شد و بدرجه  
 قبول پیوسته و مستحسن گشته داخل کتبخانه شد درینوقت در  
 منزل کراوی خدمت خواجه عبد الشهدید قدس الله روحه بجهت  
 وداع بجانب سمرقند آمده گفتند که میخواهم که مشقی استخوان را  
 اینجا رسانیم و شمشیر در میان پادشاهی بسته بار دیگر التماس  
 مخلص میرزا شرف الدین حسین نمودند قبول نیفتاد بغایت رنجیده  
 می گفتند دیگر چه گویم که امن و امان را مضراست از خدا همین  
 خواسته ام که نعمت ایمان مسلوب سازد و بمنجر رسیدن در سمرقند  
 چنانچه گفته بودند بآباء کرام قدس الله ارواحهم پیوست \*

و در بیستم جمادی الثانی در منزل قصبه اسکندر پور خبر آوردند  
 که داور و تانده را هم که این طرف آب گدگ محاذی گور واقع شده  
 بی جدال و قتال گذاشته سر بصرای اقصای آوارگی نهاده و به  
 اودیه رفت و خان خانان متصرف شد و از سه منزل آگره روی بدار  
 الملک دهلی نهاده در غره ماه رجب آن سوک اعظم مخیم اقبال  
 گشته چند روز بنیارات مزارات متبرکه پرداختند و درین ایام حسین  
 خان که نزدیک پدیالی و بهونگان بقصد ملازمت آمده بود راه  
 کورنش نیافت و بشهباز خان میر بخشی حکم فرمودند که او را از آن  
 طنابی که گرد دولت خانه کشیده بود بیرون سازد و سری بقلندری  
 بر آورده هرچه از فیل و شتر و اسب و سایر اسباب سپاه گری داشت  
 همه بطالبان و مستحقان و معتکفان روضه پادشاه غفران پناه و اهل  
 مدارس و خوانق بخشید و الف چه داری هیچ در حق او راست آمد

کین همه طمطراق کن فیکون • شمه نیست پیش اهل جنون  
 چون این معنی بعرض رسید بر سرالتفات آمده شال خاصه باو بخشیده  
 و تیری از ترکش خاصه پروانگی داد حکم فرمودند که پرگنه کانت  
 و گوله و پتیالی و غیر آن که بیک کروز و بیست لک جایگیر داشت تا یک  
 فصل بدستور سابق برو مقرر باشد و کروزى دخل نکند و بعد ازان که  
 سواران را بداغ و محله رساند جایگیر فراخور تنخواه خواهد یافت و او که از  
 غایت جود و نهایت زربخشى خارج از وسع طاقت سامان و قدرت  
 نه و آن ده سوار داشت بحسب ضرورت دفع الوقت نموده بجایگیر رسیده  
 در پی گرفتن کوه شمالی شد و چنان از دربار رفت که هنوز می آید  
 زرده مرد سپاهی را تا سربدهد \* و گرش زر ندهی سر بنهد در عالم  
 و در اوایل شعبان المعظم از دهلی متوجه اجمیر شدند و در  
 منزل نارنول حسن قلی خان خان جهان به تهنیت آمد و خان اعظم  
 پایلغار از احمد آباد رسید و در اوایل رمضان المبارک به هفت  
 گروهی اجمیر رسیده بدستور سابق پیاده بزیارت شتافته یک جفت  
 نقاره داد که نذر نقاره خانه حضرت معینده قدس الله سره العزیز  
 کرده بودند گذرانیدند و هر روز بدستور معهود در آن روضه مقدسه  
 شبها صحبت با اهل الله و عاма و صالحا داشته مجلس سماع و صفا  
 منعقد می شد و اهل نعمه و ساز که هر کدام در وادی خویش بی  
 همتا بود ناخن بررگ دل زده جان را باواز حزین می خراشیدند  
 و درهم و دینار چون قطرات امطار در بارش بود طیب خان ولد محمد

ظاهر خان میر فراغت حاکم دهلی را با چندی از جوانان کار دیده  
بر سر چند زمین ولد مالدیو که در نواحی جودپور و سیوانه آزار  
بمردم دیندار میرسافید نامزد گردانیدند او بعد از رسیدن این فوج  
خود را در جنگلهایی پر درخت انبوه کشیده فرار نمود و در اوسط ماه  
رمضان مبارک خان اعظم را رخصت گجرات نموده بکوچهایی متواتر  
در سلخ این ماه بفتح پور آمدند و درین سال شاه قلی خان محرم  
و جلال خان قورچی و چندیرا از امرا به تسخیر قلعه سیوانه که  
نبیره‌های مالدیو داشتند فرستادند و جلال خان که از ندیمان خاص  
بود و انبساط و ظرافت بر وجه اتم داشت و دیگر را تصرف در مزاج  
پادشاه بنور ندیمی مثل او میسر نبود جنگی عظیم نموده بدرجه شهادت  
رسید و دنیا خورد و عقبی برد برو صادق آمد بعد از آن شهیدان خان  
کذب رفته در اندک فرصت آن قلعه را بتصرف در آورد \*

و درین سال میرگیسوی بکاول را برای تحقیق اموال سلطان  
محمود بکری و حراست قلعه بکر فرستادند \*

و درین سال در گجرات هم وبای عام افتاد و هم گرانی غله  
به ثابته که یک من جواری بصد و بیست تذکه سیاه رسید و خلائق  
بیحد هلاک شدند \*

و درین سال خواجه امینا وزیر مستقل ملقب بخواجه جهان  
در لکنو وقت مراجعت اردو از پتنه داعی حق را اجابت نمود  
و صبوحی شاعر در عین کلانی و بزرگی او این رباعی گفته بود که  
بر اهل هنر سد میکند در تست  
یا جوج که گویند صف لشکر تست

در دور تو آثار قیامت پیداست  
دجال توئی خواجه امینا خر تست

و اگر چه در بخل ضرب المثل است بمثابه که طعام شب مانده  
میخورد اما در وادی کار سازی ارباب حاجات از بیگانه و آشنا عدیل  
وی در روزگار نبود و چون می خواست که یکی را از ملازمان درگاه  
مهم سازی نماید مقرر به رشوت زری میگرفت و همان زمان از  
پادشاه توغ و نقاره و منصب خانی و سلطانی با و میدهند و  
هر جایگیری که میخواست تلخواه می ساخت و هر کس از اهل  
علم و فضل از ولایت ماورالنهر و خراسان و عراق و هندوستان می  
آمد زرهایی گران مند از سرکار پادشاهی و اصل میگروانید و بسعی  
او اسرا هم خرجی وافر میدادند و خود با سایر ارباب دخل نیز فراخور  
حالت خویش بهر کدام ایشان مدد می نمود ازان جمله بحافظ  
تاشکندی که یکی از شاگردان رشید ملا عصام الدین ابراهیم  
اسفراینی که چون اوئی در وادی عربیت سرآمد نبود و بر سره  
محمد علیه السلام تفسیری نوشته که حال او ازان معلوم میشود  
قریب می چهل هزار روپیه از پادشاه و اموارسانید تا بسامان تمام نزد  
منعم خان خانخانان رفت و ازانجا زر در بعزم مکه معظمه درمده نه صد و  
هفتاد و هفت سفر نموده بوطن رفته به رحمت حق پیوست \*

و از مضحکات این که در مجلس عالی پادشاهی حاجی ابراهیم  
سرهندی که مکابر است و مغالط و در مباحث متشایب و مجادل  
بود و در وقت گذرانیدن تفسیر حافظ از میرزا مفلس که در علوم  
عقلیه مسلم همه بود پرسیده که مومی کدام صیغه است و ماخذ

اشتهاق آن چیست از قضا میرزا از عهده جواب کمایندبغی نتوانست  
بر آمد و عوام کالانعام را فوقیت حاجی ابراهیم بر همه یقین شد  
و این از جمله بی انصافیهای زمان بود

از بهر فساد جنگ بعضی مردم \* کردند بکوی گمراهی خود را گم  
در مدرسه هر علم که آموخته اند \* فی القبر یضرهم و لا ینفعهم  
و چون از قاضی زاده شکر که او را قاضی متبهره ساخته بودند پرسیده اند  
که شما چرا در بحث نمی آئید گفته که اگر حاجی ابراهیم از  
ما صیغه عیسی پرسند آن زمان چه جواب گویم و این سخن از بسیار  
خوش آمد و مدت ده سال ازان تاریخ الی الیوم گذشته و آن  
جماعه مباحثین و مناظرین چه محقق و چه معاند که از صد نفر  
متجاوز بودند یک کس نمی بیند و همه روی در نقاب کُلُّ نَفْسٍ  
ذَائِقَةُ الْمَوْتِ مانندند

جرت الریاح علی مکن دیارهم \* فکانهم کانوا علی مبعاد  
ز خیل دردکشان غیرمانماند کسی \* بیدار باده که ما هم غذیمتیم بسی  
حالا که بمقتضای النعمة اذا فقدت عرفت آن هم صحبتان را یاد  
میکند خوننابه حسرت از دیده غمدیده فروسی بارد و می زارد و می  
نالد و می گوید که درین حسرت اباد کلشکی روزی چند دیگر هم اقامت  
می نمودند که بهر حال مغتدم بودند و خطاب منحصر با ایشان بود  
پای در زنجیر پیش دوستان \* به که با بیگانگان در بوستان  
این پیشه مضرور و این نقشه مصدر را غیر از داغ حرمان و ناله پنهان  
چه در مان غفر الله الماضین و رحم الباقین

افسوس که یاران همه از دست شدند

در پای اجل یگان یگان پست شدند  
 بودند تنگ شراب در مجلس عمر  
 یک لحظه زما پیشترک مست شدند

و در این سال اختراعی در وادی آبادانی ملک و ترفیقه رعایا بخاطر  
 رسانیده رقبه پرکنات خشک و ترولایت را از شهر و کوهستان و  
 دریاها و بیابانها و جنگلها و حوضها و چاههای یکسره جریب را که  
 در نظر عبرت مرد لعیب \* مارده سربه که طناب جریب  
 کشیده آن مقدار زمین را که بعد از مزروع شدن یک کرور تنگه  
 محصول آن شود جدا ساخته بیکي از معتمدان خواه آشنا و خواه  
 ناشناس کارکن و فوطه دار سپرده آنرا کروری نام نهاده تا در عرصه  
 سه سال تمامی زمین نامزروع مزروع سازد و کفایت خزانه عامره  
 رسانند و هر کدام از ایشان را ضامن مال گرفتند و ابتدای پیمایش  
 از چهار حد فتح پور نموده یک کرور اول را آدم پور و دیگری را  
 شیخ پور و ایوب پور و غیر آن به ترتیب اسامی پیغمبران علیهم  
 السلام نامیده ضابطان فرستادند و آخر این ضوابط چنانچه باید بعمل  
 در نیامد و اکثر ولایت از ظلم کردریان ویران شده و رعایا زن و فرزند  
 را فروخته باطراف متفرق شدند و جمع از پای افتاد و کردریان  
 در پای محاسبه راجه تودرمل آمده و بدیشتری از مردم خوب در  
 ته ضرب شدید و اشکنجه و انبر مردند و جمعی در حبس ابدی  
 دیوان خانه کچهری چنان هلاک شدند که هیچ احتیاج بجلائی  
 و سیافی نماند و گور و کفن هم نیافتند و حال ایشان بعینه حال آن  
 فدائیان هنود بود که در ملک کامروپ خود را وقف بتی ساخته

تا یک سال بفراغ بال هرچه از دست می برآید میکنند و مرفوع القلم می باشند بعد از آن در موسم معهود یگان یگان از دران بتخانه جمع ساخته زیر گردونی گردان میکشند و سرها را فدای آن بت معبود می سازند و چون تمامی ولایات سوای آنچه بخالصه منسوب بود امرا جایگیر داشتند و از کثرت مسق و فجور و زیادت خرج بیوتات و جمع اموال فرصت نگاهداشتن سپاهی و پرداختن احوال رعایا نبود در وقت کار تنها با غلامی چند و شاگرد پیشه مغول در معرکه حاضر میشدند و سپاهی کار آمدنی هیچ جا پیدا نی شهناز خان که میر بخشی رسم و روش داغ و محلی را که ضابطه سلطان علاءالدین خلجی و بعد از آن سزت شیر شاه می بود بتازگی باورده اندیده در میان آورد و مقرر چنان شد که اول بر امرا منصب بیستی مقرر شود تا با تابان خویش در کیشک و جار و ملجار که قرار یافته حاضر باشد چون آن بیست سوار موافق ضابطه بداغ رساند آن زمان صدی و غیر آن سازند و نیل و اسپ و شتر فراخور منصب به همین دستور نگاهدارند و چون این مقدار سوار بنظر در آورد فراخور استعداد و حالت خویش رعایت یافته منصب هزاری و ده هزاری تا پنج هزاری نیز که بالاتر از آن پایه نیست برسد و اگر نه از پایه فرود افتد و درین ضابطه نیز سپاهی ریزه از پا افتاد چه امرا کار خود کرده اکثری را از خاص خیلان و بارگیران بلباس سپاهی بموقف عرض آورده به منصب خود درست مینمودند و جایگیر در خور منصب گرفته بارگیرانرا رخصت میدادند تا باز وقت کار شود آنکه بحسب ضرورت سپاهی عاریتی جدید نگاهدارند و بعد از فراغ پناه خدا گفته سردهند

و خزانه و جمع و خرج منصب داران بحال خود ماند و بهر حال خاک درکاسه سپاهی بیچاره اندان چنانکه دیگر کمر نتوانست بهست و هر جا اهل حرفه از جواهر و ندف و نجار و بقال هندو و مسلمان بود اسپ و یراق بکرایه آورده بداغ میرسانید و منصب می یافت و کوروی یا احدی یا داخلی کسی میشد و بعد از چند روز از آن اسپ موهوم و یراق معدوم نشانی نبوده پیاده بایستی مهم کشید و بسیار همچنان شده که در وقت گذشتن از نظر پادشاهی در دیوان خانه خاص بحضور خویش با ملبوس دست و پا بسته در ترازو بر کشیده اند بوزن دو نیم من و سه من کم و بیش برآمده و بعد از تحقیق معلوم شده که آن هم بکرایه و لباس و یراق عاریتی بود و میفرمودند که ما دیده و دانسته بآن مردم چیزی میدهیم که اوقات گذرداشته باشند و بعد از چند گاهی دیگر رفته احدی دو اسبه و یک اسبه و نیم اسبه می ساختند که در سواریک اسپ مشترک نگاه دارند علاوه بر آوردی که شش روپیه بر آوردی میشد شریک شد

### اینک در روزگار من بدین و پیرس

و این بازار رواج تمام تر و دکان کشبندی کسانی عظیم یافت و با وجود این از قوت طالع و بلندی اقبال هر جا غنیمی بود نابوی گشت و احتیاج چندان بسپاهی نماند و امرا نیز از نازهای بیمحل قلفچیان خلاص یافتند و درین سال منعم خان خانخانان و راجه تودرمل را برسم تعاقب دادند بصوب اودیسه و همچون خان قاقشال را بجانب



گهوارا گات فرستاده روی بکتک بنارس نهاده که داوئی بعد از فرار تانده دران قلعه متین تحصن جسته آهنگ جنگ داشت و همچون خان در گهوارا گهات اولاً با سلیمان منگلی جایگیر دار آنجا که بکثرت جمعیت و مزید شوکت و نهایت شجاعت امتیاز داشت محاربه نموده او را بخاک هلاک انداخته و قاشلان چندان غنایم گرفتند که از حمل آن عاجز شدند و اهل و عیال افغانان اسیر گشتند و ختر سلیمان منگلی را همچون خان برای پسر خویش حباری که حالا در خدمت شاهنشاهی در سلک امرا منظم است خواست ثانی الحمال که باولاد جلال الدین سورکه وقتی از اوقات صاحب خطبه و سکه آن دیار بود در حدود گهوارا گات جنگ ایشان باتفاق زمینداران آن ولایت او را شکست داده تا حد تانده تعاقب نموده قلعه گور را متصرف شدند و سعید الدین احمد خان فرخودی و همچون خان بحراست تانده پرداخته انتظار خبر فتح خان خانان می بردند تا آنکه بعد هزیمت داوئی انتشار خبر مراجعت خان خانان افغانه به جنگها در آمده مخدفی و متلاشی گشتند و راجه تورمل که از عقب داوئی نامزد بود باتفاق محمد قلی خان برلاس و محمد قلی خان توقیای و مظفر مغول از مدارن بکوچهایی پیایی تا بگوالیدار متعلقه بدگاله رسیدند و داوئی که از آنجا ده کروه پیشتر درین کساری نام جای جمعیت انبوه بهم رسانیده و روهیر پور<sup>(۳)</sup> محکم شد و درین اثنا جنید ابن عم

( ۲ ) غالب که - گهوارا گهات - باشد ( ۳ ) غالبکه گوالپاتره باشد

( ۴ ن ) و هر پور - دسیر پور